

خانواده و خداناباوری فرزندان

اسماعیل علی خانی*

چکیده

یکی از تغییرات اجتماعی بنیادین دنیای مدرن، کم‌رنگ شدن دین‌داری و خداناباوری است. عوامل متعددی در این پس‌رفتن دریای ایمان سهیم هستند. یک عامل مهم این رخداد، خانواده است؛ که معمولاً توجه لندکی رابیه‌خود جلب کرده است. شواهد و مستندات آماری و جامعه‌شناختی این ایده را به اثبات می‌رساند که جریان بی‌دینی و خداناباوری به این عامل مهم نیز گره خورده است. این نوشتار با شیوه‌توصیفی-تحلیلی به بررسی این پرسش پرداخته است که اگر خانواده تا این حد مهم است و افول آن به افول خداناباوری منجر می‌شود، چرا چنین است. این پژوهش با بررسی احتمالات مختلف و گمانه‌زنی‌های متفاوت، از طریق داده‌های آماری و جامعه‌شناختی، به این نتیجه دست یافته است که عدم تأهل، ازدواج‌ها یا روابط غیررسمی و خارج از محدوده پذیرفته‌شده ادیان توحیدی، زندگی بدون فرزند، آزاد شدن از قید و بند خانواده، الحاد نظری یا عملی والدین، فقدان پدر در خانه و تضاد تربیت دینی والدین نقش گسترده‌ای در روی‌گردانی همه اعضای خانواده، به‌ویژه فرزندان از خدا و دین دارد.

کلیدواژه‌ها: خداناباوری، خانواده، دین‌داری، ازدواج، زادولد.

۱. مقدمه

از موضوعات مهم در بحث مربوط به دین، رابطه دین‌داری و خداناباوری با عصر مدرن است. دنیای مدرن و صنعتی، هم‌راه با خود، سلسله‌ای از تغییرات اجتماعی را پدید آورد؛ که

* عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، گروه کلام، دکترای ادیان و عرفان،

E.alikhani@irip.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۴

یکی از مهم‌ترین آن‌ها کم‌رنگ شدن خدلباوری بود. علل و عوامل بسیار معرفتی و غیرمعرفتی در این خداناباوری^۱ سهمیم بوده‌اند. یکی از عوامل غیرمعرفتی بسیار مهم پس‌رفتن دریای ایمان در عصر مدرن، که در ادبیات پژوهشی تخصصی کم‌رنگ است، خانواده است. آن‌جا هم که کارشناسان به رابطه خانواده و ایمان دینی پرداخته‌اند، پیش‌فرض اکثرشان این است که وجود یا فقدان باور دینی چه پیامدهایی در حیات خانوادگی دارد نه برعکس. به بیان دیگر، نظریه‌های رایج خداناباوری می‌گویند آن‌چه نخست رخ می‌دهد افول دین است که در پس آن، دگرگونی‌های ساختاری بسیاری در جامعه رخ می‌دهد؛ که یکی از آن‌ها فروپاشی خانواده است. اما با اندکی تأمل و توجه به شواهد و مستندات، می‌توان این فرضیه را عکس نیز در نظر گرفت؛ این‌که خانواده و دین دو نیرویی هستند که گام به گام پیش می‌روند و هریک بر دیگری تأثیر می‌نهد. عمده‌ترین شاهد گره‌خوردگی این دو جریان، افول خانواده و دین در دنیای غرب مدرن است.

این نوشتار به این پرسش منطقی پاسخ می‌دهد که اگر خانواده، یعنی مجموعه‌ای از امور ازدواج، فرزندآوری، نقش پدری و مادری و همسری تا این‌حد در باور افراد به دین و خداوند نقش دارد، چرا چنین است؟ خانواده چه عنصری دارد که فقدان یا خدشه‌دار شدنش احتمال دین‌داری را کاهش می‌دهد و دین را این‌گونه از طراوت و شادابی می‌اندازد؟ در این‌جا احتمالات مختلف و گمانه‌زنی‌های متفاوت را باید بررسی کنیم.

بنابراین این تحقیق در صدد اثبات این موضوع است که عدم تأهل، ازدواج‌ها یا روابط غیررسمی و خارج از محدوده پذیرفته‌شده ادیان توحیدی، زندگی بدون فرزند، آزاد شدن از قید و بند خانواده، الحاد نظری یا عملی ولل‌دین، فقدان پدر در خلنه و تضاد تربیت دینی والدین نقش گسترده‌ای در روی‌گردانی همه اعضای خانواده، به‌ویژه فرزندان از خدا و دین دارد.

در این‌جا توجه به یک نکته خالی از لطف نیست و آن این‌که، هریک از تبیین‌ها و علل الحاد، بخشی از حقیقت را می‌گویند؛ چراکه بسیار کم‌اند آن پدیده‌های اجتماعی که فقط یک نیرو آن را پیش براند. و خداناباوری هم از این قاعده مستثنا نیست (ایبرشتات، ۱۳۹۸: ۱۳۷). افول چشم‌گیر خدلباوری در خلأ رخ نمی‌دهد. تأکید ما در این‌جا بر عامل افول خانواده نمی‌خواهد نقش عوامل دیگر را نادیده بگیرد. بی‌شک خدلنلباوری، هم‌راه با افول چشم‌گیر خانواده، در سایه دیگر عوامل تحقق می‌یابد. چارلز تیلور درباره مسیر خداناباوری و دوری جامعه از دین و دین‌داری می‌گوید: «مسیر واقعی از این‌جا به آن‌جا بسیار

پردست‌اندازتر و غیرمستقیم‌تر از آن بوده است که یک روایت ساده بتواند بیان‌کننده» (Taylor, 2007: 424).

به‌هرروی، ما در این‌جا، درحدّ گنجایش این نوشتار، با بررسی این موضوع و ارائه آمار جامعه‌شناختی این پدیده در جهان غرب، به نقش خانواده در رویگردانی افراد از خدا و دین می‌پردازیم.

۲. پیشینه بحث

آن‌چه درباره پیشینه این بحث می‌توان گفت این است که، اولاً عموم نوشته‌های مربوط به رابطه خانواده و دین‌داری درباره نقش دین در استحکام خانواده یا اهمیت خانواده ازمنظر دین است، ثانیاً آن دسته از نوشته‌ها نیز که به نقش و تأثیر خانواده در دین و دین‌داری می‌پردازند، به بحث اهمیت خانواده در دین‌داری و خدلباوری افراد خانواده، به‌ویژه کودکان می‌پردازند نه بی‌دینی و خداناباوری آنان. به‌همین روی، به‌دلیل گستره زیاد این دو طیف از نوشته‌ها، از بررسی جزئی آن‌ها خودداری می‌کنیم.

تنها دو مقاله به‌صورت مستقیم به بحث ما مرتبط هستند؛ البته آن هم به یک گوشه از این نوشتار. مقاله نخست با نام «پدر ناکارآمد؛ بررسی علل گرایش به الحاد از دیدگاه جان جی. پاسکوینی» (۱۳۹۸) است که بخشی از آن به دیدگاه پل ویتز بازمی‌گردد که الحاد بسیاری از ملحدان، از جمله نام‌آوران غرب ناشی از بی‌پدیری یا فقدان و ناکارآمدی پدران‌شان در کودکی بوده است. مقاله دوم «دنیایی در نبود پدران» (۱۳۸۸) است که به بررسی رابطه بی‌پدیری با بزه‌کاری، خشونت و به‌ویژه انحرافات جنسی کودکان در بزرگسالی پرداخته است و اندکی به بحث ما و جایگاه نبود پدر در معضلات خانواده پرداخته است. اما ما در این‌جا به نقش ابعاد مختلف زندگی خانوادگی، آن هم در انحرافات عقیدتی و خدالنباباوری فرزندان پرداخته‌ایم.

۳. علل غیرمعرفتی خداناباوری

باورهای انسان‌ها، از جمله خداناباوری یا ناشی از علل معرفتی است یا علل غیرمعرفتی. مقصود از علل و دلایل معرفتی، استدلال‌های منطقی و برهانی است که فرد برای صحت دیدگاه خود یا بطلان نظریه رقیب به کار می‌گیرد. و مقصود از علل و عوامل غیرمعرفتی،

اموری غیر از استدلال برهانی و منطقی است که کسی را به سوی قبول یا ردّ یک نظر سوق می‌دهد. این عوامل غیرشناختی، اعم از اوضاع بیرونی و احوال درونی هستند. بنابراین، به‌رغم تصور عمومی، مبنی بر تأثیر دلایل فلسفی و علمی در باورها، از جمله خدا‌باوری یا الحاد، آنچه بیشتر خودنمایی می‌کند عوامل غیرعلمی - فلسفی این دو گرایش است؛ دلایل فراوان روان‌شناختی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی. انواع پیش‌داوری‌ها و تعصب‌ها، تعلیم و تربیت، آداب و رسوم، نیازهای روان‌شناختی، بیم‌ها و امیدها، آراء برخاسته از تخیل و هدیه‌خوبی می‌توانند کار آزادانه عقل را تحت تأثیر قرار دهند و مانع آزادی عمل عقل شوند (Wainwright, 1995: 43).

بسیاری از روان‌شناسان و جامعه‌شناسان بر این باورند که الحاد به‌ندرت نتیجه یک نظریه فلسفی یا علمی است؛ بلکه یک تصمیم و انتخاب آزاد است که بر هر نظریه‌ای مقدم است. فلسفه‌های الحادی مطرح در طول تاریخ، صرفاً نتیجه گرایش به الحادند و الحاد یک اصل موضوعی برای آن‌هاست؛ گرایش به الحاد و بیان این ادعا که «هیچ خدایی وجود ندارد»، مبدأ الهام‌بخش این فلسفه‌هاست نه نتیجه آن‌ها (کورتنی موری، ۱۳۸۹: ۲۴۷ - ۲۳۹). هورکهایمر در مقاله «خدا‌باوری و الحاد» می‌نویسد:

نمی‌توان الحاد را به‌عنوان نوعی روی‌گردانی آگاهانه از خدا اخلاقاً محکوم کرد. الحاد همیشه ناشی از یک تصمیم کاملاً ناآگاهانه در روح فلسفی، علمی و فرهنگی زمانه است؛ بیشتر نوعی رانده‌شدن از ایمان است نه ترک ایمان؛ گاهی هم نوعی فرآیند سرکوب است با همه پیامدهای منفی‌اش. الحاد همیشه خطای فردی انسان مدرن نیست، بلکه دست‌کم خطای تاریخی نسل‌ها است؛ بیشتر عقده‌های سرکوب شده تاریخی است (Horkheimer, 1974: 228).

البته واضح است که ما در این‌جا درصدد بیان این امر نیستیم که همه دلایل انکار خدا و به‌بیان‌دیگر، دلایل همه ملحدان، علل و عوامل غیرمعرفتی است؛ دلایل معرفتی و برهانی نیز می‌تواند انسان‌ها را به انکار خداوند سوق دهد، اما نکته مهم این است که بسیاری از ردّ و انکارها ناشی از عوامل غیرمعرفتی است. یکی از این عوامل غیرمعرفتی که در این‌جا به بررسی آن خواهیم پرداخت، خانواده است.

۴. خانواده و دین‌داری

جامعه‌شناسان توافق گسترده‌ای درباره اهمیت منحصربه‌فرد خانواده دارند و آن را یک

آژانس اجتماعی می‌دانند (Sherkat, 2003: 115). به باور شرکات، آژانس‌های جامعه‌پذیری هنگامی بر افراد مؤثرند که یک منبع ارتباطی ارزش‌مند و مورداعتماد برای آنان به حساب آیند (Ibid: 116). هم‌چنین، پژوهش‌های اخیر جامعه‌شناختی روابط خانوادگی را چون نوعی سرمایه اجتماعی مفهوم‌سازی می‌کند (Furstenberg, 2005). به بیان فیلد، از منابع بنیادین سرمایه اجتماعی فرد، خانواده است (فیلد، ۱۳۸۴: ۳۴). تحقیقات جامعه‌شناختی در ایران نیز نشان می‌دهد که بیشترین میزان احساس تعلق و اعتماد به گروه‌های اولیه، مربوط به خانواده است (کامرانی، ۱۳۸۹).

ازسوی دیگر، یکی از نهادهایی که اهمیت ویژه‌ای در انتقال دین و فرهنگ به نسل‌های بعدی دارد، خانواده است. خانواده به‌مثابه کاراترین و پایدارترین ابزار حفظ شاخصه‌های فرهنگی و انتقال این شاخصه‌ها به نسل بعدی، نقش تعیین‌کننده‌ای در انتقال موارث دینی به فرزندان و نسل جدید دارد. هنگامی که این سرمایه اجتماعی برقرار و پویا باشد، انتظار می‌رود که دین‌داری فرزندان نیز از قوام و استحکام برخوردار باشد. چنان‌که اریکسون بر این باور است که دین به‌واسطه نهادهای مذهبی یا خانواده در کسب هویت فردی و اجتماعی به نوجوانان کمک می‌کند. به‌باور او، هنگامی که نوجوان قادر به یافتن ارزش‌های مثبت و پایدار و لیدئولوژی قلیل‌قبول و منسجمی در فرهنگ و خانواده نباشد، دچار درهم‌ریختگی هویتی و عقیدتی می‌شود (به‌نقل از نجفی، ۱۳۸۵: ۲۶-۱۷). باربر نیز بر این باور است که خانواده هسته‌ای کارآمد و شایسته، جایگاهی مناسب برای ایدئولوژی و جامعه‌پذیری مذهبی است (Barber, 2002: 46).

بنابراین، بخشی از جامعه‌پذیری ایجادشده در خانواده می‌تواند معطوف به ارزش‌های دینی باشد؛ چنان‌که هرویولوزه بر جایگاه ویژه خانواده در شکل‌دهی به هویت مذهبی فرد تأکید دارد (هرویولوزه، ۱۳۸۰: ۲۹۷) و فینی عضویت در خانواده را باعث شکل‌دهی و رشد باورها و هویت دینی در سطح خرد می‌داند (فینی، ۱۳۸۰: ۲۶۰) و زاكرمن بر این باور است که هویت مذهبی فردی می‌تواند سال‌ها قبل و در چارچوب یک خانواده دینی شکل گیرد (زاكرمن، ۱۳۸۴: ۱۹۲). دین امیال سه‌گانه شناختی، نمایشی و مادی را برآورده می‌سازد. از این‌رو، به‌رغم این‌که انگیزه‌های حاکم بر رفتار مذهبی بر پایه متغیرهای روان‌شناختی است، منشأ این انگیزه‌ها اغلب با عوامل اجتماعی، که مهم‌ترین آن‌ها خانواده است، مرتبط است. بنابراین، می‌توان بین انواع ساختارهای خانوادگی و عمل‌کرد دینی هم‌بستگی ایجاد کرد. تجربه کودک در خانواده او را مهیا می‌کند تا در بزرگی به هستی‌های نیرومند و نیک یا بد

معتقد شود و این بدان سبب است که تنها در چارچوب خانواده است که هستی‌هایی با این ویژگی را تجربه می‌کند (همیلتون، ۱۳۸۷: ۱۲۴-۱۲۰).

مطابق مدل «تغییر و انطباق مذهبی» شی، تعالیم دینی خانواده و مراکز مذهبی هم‌نوایی دینی را افزایش می‌دهد؛ در نتیجه، این امر باعث تجربه بیشتر جامعه‌پذیری دینی در کودک می‌شود و تمایل به سکولارشدن را در آینده زندگی او فرومی‌کاهد (Shy, 2007: 1127). هم‌چنان‌که، روی دیگر این سکه را پژوهش وواس و کراکت به اثبات می‌رساند که در موارد بسیار اندک می‌توان با این پدیده مواجه شد که فرد، عضو یک خانواده دینی نباشد، اما در بزرگسالی باورها و افعال دینی را بپذیرد (Voas & Crockett, 2005). نتایج پژوهش هانس برگر و براون نیز بیان‌گر این امر است که کسانی که دوران کودکی در خانه تأکید زیادی بر ایمان دینی داشته‌اند، احتمال زیادتری دارد که در آینده نیز بر همان ایمان دوران کودکی بمانند؛ حال آن‌که، کسانی که در دوران کودکی تأکید اندکی بر دین داشته‌اند، به احتمال بیشتر از دین روی‌برمی‌تابند (Hunsberger, & Brown, 1984).

پژوهش بیسین و وردیر درباره انتقال بین‌نسلی تعالیم دینی و ارزش‌های فرهنگی این نکته را به اثبات می‌رساند که این انتقال و جامعه‌پذیری مذهبی در طول دوران کودکی از دو مسیر موازی خانواده و محیط فرهنگی و اجتماعی محلی، چون مدرسه، محله و نهادهای مذهبی، به صورت مستقیم (پدر و مادر) و غیرمستقیم (محیط اجتماعی و مذهبی) صورت می‌پذیرد (Bisin, & Verdier, 2001). این دو گونه جامعه‌پذیری مذهبی، مکمل هم، باعث تعصب دینی در کودک می‌شوند و از سکولار شدن نسل بعدی جلوگیری می‌کنند (Bar & others, 2012).

بنابراین، کودکانی که در خانواده دینی رشد می‌کنند، به سبب درونی شدن ارزش‌های دینی در سالیان آغازین زندگی، حتی اگر مشارکت دینی در بزرگی را ترک کنند، احتمال بیشتر وجود دارد که در آینده، زندگی فردی‌شان به شکل دینی صورت پذیرد (Berghammer, 2009).

دای و همکاران به این نتیجه دست یافته‌اند که نوع روابط خانوادگی و صمیمیت پدر و مادر با یکدیگر و نیز نحوه ارتباط میان والدین و نوجوانان، به نحو گسترده‌ای بر شدت باورها و افعال دینی نوجوانان اثرگذار است. همین‌طور، نوجوانانی که با هر دو پدر و مادر ازدواج کرده خویش زندگی می‌کنند، ۳۶ درصد بیش از نوجوانان دارای تک‌والد تملیل به پرستش خداوند دارند (Day & R. D, et al, 2009).

در این‌که چگونه خانواده باعث جامعه‌پذیری دینی کودکان می‌شود، پژوهش‌گران بر این باورند که روابط روزانه پدر و مادر با کودکان در طی روز فرصت‌های فراوانی را برای دیدن و تقلید آنان از والدین فراهم می‌کند و این امر به توسعه باورها و رفتارهای مشابه در کودکان منجر می‌شود (Bao, & Whitbeck, 1999). هم‌چنان‌که این نکته نیز به اثبات رسیده است که میزان پای‌بندی دینی والدین با تعهد دینی فرزندان رابطه مستقیم و مثبت دارد (نوابخش و دیگران، ۱۳۸۸). یکی از شیوه‌های تربیت، که در اسلام نیز بر آن تأکید ویژه شده است،^۲ تربیت عملی و نشان دادن اهمیت یک موضوع به وسیله آن‌جام خالصانه آن عمل توسط خود مریبان و والدین است. پژوهش‌گران علوم اجتماعی نیز بر این باورند که اگر شما به‌عنوان والدین به‌دنبال انتقال ارزش‌ها به فرزندان خود هستید، باید اولاً آن ارزش‌ها عینی، ملموس و مهم باشند و ثانیاً به‌کرات در زندگی خانوادگی شما ظاهر شوند و کودکان در عمل آن ارزش‌ها را بیاموزند (Grusec & Goodnow, 1994).

۵. عوامل خداناباوری مرتبط با خانواده

در این‌جا، در حد گنجایش این نوشتار، مجموعه عوامل خانوادگی مرتبط با خداناباوری فرزندان را در دو بخش عوامل مرتبط با اصل خانواده و زندگی خانوادگی و عوامل مرتبط با پدر و مادر به‌طور ویژه بررسی می‌کنیم:

۵-۱ نقش عوامل مرتبط با اصل زندگی خانوادگی

اصل زندگی خانوادگی سستی و کارکردهای آن نظیر پای‌بندی به روابط جنسی محدود و هدایت‌شده، زادولد و نظارت بر اعضا و نقطه مقابل این‌ها نقش بسیار مهمی در باور یا عدم باور افراد خانواده به دین و خدا دارد؛ که در این‌جا به اختصار تنها به نقش فقدان این عوامل در فقدان خدا و دین می‌پردازیم:

۵-۱-۱ عدم ازدواج و خداناباوری

نخستین گمانه‌زنی این است که اصل تجربه خانواده طبیعی برخی افراد را به‌سوی دین و خدا می‌کشاند. محققان و کارشناسان به این حقیقت دست یافته‌اند که پیوندی بنیادین بین قدرت دین و قدرت خانواده و ضعف دین و ضعف خانواده برقرار است. دیوید گریوچ^۳

مورخ در کتاب *پی‌ریزی پاریس/ انقلابی*،^۴ با کنار هم چیدن افول خانواده ازیک‌سو و افول دین مسیحیت در فرانسه قرن هیجدهم ازسوی دیگر، نظیر افزایش شدید فرزندان نامشروع، کاهش زادوولد و کنترل زادوولد، که سرپیچی مستقیم از آموزه کلیسا بود و کنار نهادن تأهل و کاهش چشم‌گیر وصیت‌نامه‌های دینی و کم‌شدن اعضای سازمان‌های دینی و تصمیم‌گیری به عدم لزوم قسم‌خوردن به صلیب برای انتخاب اعضای شورای شهر در سال ۱۷۷۷ و...، در علت‌یابی، تغییر روندهای خانوادگی را علت و سند افول دین می‌بیند و فرانسه را در صف پیش‌تازان کنار نهادن دین‌داری می‌داند (ایبرشتات، ۱۳۹۸: ۱۳۵-۱۳۳).

حقیقت تلخی که غرب، به‌ویژه اروپا شاهد آن است و متأسفانه اندکی نیز وارد جوامع شرقی شده است، رابطه جنسی خارج از ازدواج یا هم‌خانگی و ازدواج سفید است. بنا به آمار سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، که معتبرتر از آن منبعی نیست، طی چند دهه اخیر الگوی باهم‌زیستن در اکثر کشورهای عضو این سازمان، یعنی اروپا تغییر زیادی کرده است. تقریباً در کل اروپا میان بزرگ‌سالان ۲۰ تا ۳۴ ساله، بیشتر کسانی که با شریک زندگی‌شان به‌سر می‌برند، هم‌خانه هستند و نه زن و شوهر رسمی. یا، با کنار نهادن ازدواج و بچه‌دار شدن، مثلاً در فرانسه، به قول دیوید گریوچ مورخ در کتاب *پی‌ریزی پاریس/ انقلابی*، از کمی بیش از یک درصد در اوایل قرن هیجدهم تا ۳۰ درصد در دهه ۱۷۸۰ شتاب گرفت (ایبرشتات، ۱۳۹۸: ۱۳۲).

همان‌گونه که ازمنظر آماری، ازدواج بیشتر باعث افزایش احتمال تعلق به یک سازمان دینی است، هم‌خانگی یا روابط خارج از ازدواج، به‌تعبیر برخی از پژوهش‌گران، «بر احتمال فعالیت دینی تأثیری قوی و منفی دارد.» (Stolzenberg & others, 1995: 94) چنان‌که داده‌های آمار آن‌سوی هاجرا نیز این پدیده را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که احتمال گرایش به دین در بین افراد غیرمتاهل و بی‌بچه کمتر از افراد متأهل یا بچه‌دار است. چنان‌که برخی آمارها بر این باور است که احتمال دین‌داری یک مرد متأهل بچه‌دار بیش از دو برابر مرد متأهل بی‌بچه است (Wilcox, 2007). همه این نکات گویی تبیینی معقول برای پیوند میان ازدواج و ایمان است.

در این‌جا توجه به یک شاهد بیرونی برای مطالب ارائه شده مهم است. از نکاتی که توجه بسیاری از جامعه‌شناسان راب‌خود جلب کرده است، تفاوت دین‌داری میان توسعه‌یافته‌ترین مناطق دنیا؛ اروپای غربی در یک‌سو و ایالات متحده در سوی دیگر است. همان‌گونه که ریچارد داوکینز ملحد و دیگر محققان خداناباوری گفته‌اند،

غالباً به این پارادوکس اشاره می‌شود که ایالات متحده که بر پایه سکولاریسم بنا شد، اکنون دین‌دارترین کشور در قلمرو مسیحیت است، حال آن‌که انگلستان با کلیسای قوام‌یافته خود، که رئیسش را پادشاه مشروطه انتخاب می‌کند، در زمره بی‌دین‌ترین‌هاست. دائم از من می‌پرسند چرا چنین است و من نمی‌دانم (Dawkins, 2006: 61).

سایر محققان نیز با تمام وجود با او موافق‌اند. اگر مدرنیته و اقتصاد برتر و دانشگاه‌های مدرن قرار است بساط دین را جمع کند، چرا ایالات متحده هم چنان عمدتاً مسیحی مانده است؟

شاید بهتر باشد به قول رادنی استارک، قضیه را برعکس ببینیم؛ یعنی اروپا استثنایی است که نیاز به تبیین دارد و ایالات متحده بیشتر مطابق هنجار دین‌داری است. با پذیرش طرح این نوشتار و نقش خانواده در دین‌داری، مسئله «استثنای آمریکایی» حذف می‌شود؛ زیرا این حقیقت وجود دارد که حتی امروز هم تعداد خانواده‌های آمریکایی که تابع الگوی سنتی‌اند بیشتر از اروپاست؛ تعداد ازدواج‌ها در امریکا حتی امروز هم بیشتر از اروپاست و نیز تعداد بچه‌ها به ازای هر زن (ایبرشتات، ۱۳۹۸: ۱۵۵-۱۵۴).

۵-۱-۲ افت زادولد و خداناباوری

تولد فرزند و مراحل آن یکی از تجربه‌هایی است که بسیاری از افراد را به پرسش‌هایی درباره خداوند وامی‌دارد. بی‌شک تجربه تولد فرزند، که یکی از شاه‌کارهای آفرینش است، تأثیر بسیاری در تک‌تک پدران و مادران می‌نهد. این مراحل باعث می‌شود که تقریباً بسیاری از افراد بر این باور باشند که دنباله رخدادهای منجر به تولد باعث می‌شود که فرد به ماورای خود وصل شود و یک تجربه استعلایی بی‌نظیر داشته باشد. بسیاری از افراد برای توصیف این تجربه سراغ صفت دینی یا مقدس می‌روند یا صفتی در همین حوالی (ایبرشتات، ۱۳۹۸: ۱۹۰). بچه‌ها از عنصری برخوردارند که والدین را به ایمان به امر لایتناهی متمایل‌تر می‌کنند. در بسیاری از موارد، خود حضور بچه‌ها در زندگی باعث جلب توجه والدین به دین و خدا می‌شود.

نکته دیگر این است که بسیاری از والدین احساس می‌کنند که خود به‌تنهایی و مستقل از یک نیروی ماورائی نمی‌توانستند بچه‌ای خلق کنند و بچه فقط توسط یک «خالق» می‌تواند آفریده شود. این احساس را چهره مشهور دوران جنگ سرد، ویت‌تیکر چیمبرز در اثر خود آورده است. او در کتاب خاطراتش با عنوان شاهد می‌نویسد که خیره‌شدن و غورکردن در

گوش‌های دختر نوزادش نهایتاً موجب آن شد که الحاد را کنار بگذارد و به خدا ایمان بیاورد (Chambers, 1987: 16). این یک نمونه ادبی از چیزی است که بسیاری از دیگر انسان‌ها بدان شهادت می‌دهند. هرچند این ادعاها فقط یک گمانه‌زنی هستند، اما گمانه‌زنی‌هایی نیستند که بتوان به راحتی از کنار آن‌ها گذشت (ایبرشتات، ۱۳۹۸: ۱۹۳-۱۹۲).

رابطه میان دین و یکی از ابعاد حیات خانوادگی، در طی سالیان متمادی سوژه مطالعات فراوانی بوده است؛ تصمیم به بچه‌دار شدن و خداناباوری یا برعکس. این دو، رابطه خطی دارند و هم‌بستگی آماری فراوانی میان این دو وجود دارد. جامعه‌شناسی مدرن می‌گوید خداناباوری مقدم است. به عنوان نمونه، یک جامعه‌شناس می‌گوید «سکولاریزاسیون و توسعه بشری تأثیر منفی عمیقی بر نرخ زادوولد انسان دارد» (Norris, & Inglehart, 2004: 6).

در این بیان و نتیجه‌گیری، تقریباً جای هیچ تردید یا بحثی نیست و تقریباً همه طرف‌های درگیر این بحث، اعم از سکولارها و مخالفان‌شان، در این موضوع اتفاق نظر دارند که خدای کم‌تر یعنی بچه کم‌تر. اما شاید بتوان فرض ناآزموده دیگری را هم لحاظ کرد؛ این که قضیه را برعکس کنیم. حقایق تجربی درباره این موضوع می‌گوید خانواده‌های شاداب و دین سرراغ دین و معنویت می‌روند. ویلکاکس جامعه‌شناس داده‌های مربوط به دین‌داری و بی‌دینی در ایالات متحده را این‌گونه جمع‌بندی کرده است:

سابقه معاصر دین در آمریکا نکته‌ای را روشن می‌کند که کم از یک قاعده جامعه‌شناختی ندارد؛ اقبال دین در آمریکا پایه‌پای اقبال خانواده‌های متأهل و دست‌نخورده افزایش می‌یابد (Wilcox, 2007).

مطابق نظر ویلکاکس و براساس آمار پیمایش اجتماعی عمومی، از سال ۱۹۷۲ تا ۲۰۰۲ درصد بزرگسالان آمریکایی که به کلیسا یا کنیسه می‌روند از ۴۱ به ۳۱ درصد کاهش یافته است و به گفته او، تقریباً یک‌سوم از این افت را می‌توان با این حقیقت تبیین کرد که تعداد بزرگسالان متأهل و بچه‌دار کم‌تر شده است. به همین سان، استیون ناک جامعه‌شناس در کتاب *تأهل در زندگی مردان* بیان داشت که

تغییر تعداد بچه‌ها در خانوار زوج‌های متأهل پیامدهای بزرگی در کلیسارفتن مردان دارد ... با اضافه‌شدن هر بچه، دفعات کلیسارفتن سالانه مردان ۲/۵ برابر افزایش می‌یابد (Nock, 1998: 100).

بنابراین، تقویت خانواده نیز به تقویت دین‌داری منجر می‌شود. چنان‌که چارلز مورای می‌نویسد پیش از جنگ جهانی دوم نظرسنجی‌های گالوپ نشان می‌داد که دین‌داری در فاصله دو جنگ قدری کاهش یافته و در سال ۱۹۴۰ به حداقل خود رسید؛ سپس، «ناگهان و بی‌هیچ دلیل مشخصی، رشد هر دو شاخص عضویت و حضور در کلیسا آغاز شد و در دهه ۱۹۵۰ ادامه یافت تا به بیشترین حد تاریخی رسید» (Murray, 2012: 202) یعنی «قله عضویت» که در نیمه دهه ۱۹۶۰ و قله کلیسارفتن، که در حوالی ۱۹۶۳ بود.

نکته قابل توجه این است که درست در همین ایام است که انفجار جمعیت رخ داد که ناشی از نرخ رشد ازدواج و قوت خانواده طبیعی است و نتیجه این است که تشکیل آن خانواده‌ها و زندگی در آنها عنصری داشته است که سطح دین‌داری را بالا برده است. پس جامعه‌شناسی نشان داده است که فرزند بیش‌تر یعنی خدای بیش‌تر و برعکس (ایبرشتات، ۱۳۹۸: ۱۴۸-۱۵۰).

در این نکته تجربی جای مناقشه نیست که خانواده‌های افراد مذهبی بزرگ‌تر از افراد بی‌دین هستند؛ پدیده‌ای که جامعه‌شناسان به‌خوبی آن را مستندسازی کرده‌اند. احتمال این‌که دین‌داران براساس باورهای راستین همه دین‌های بزرگ، بچه‌دار و بلکه بیشتر بچه‌دار باشند، بیشتر از غیرمؤمنان است. اریک کافمن، مرجع بزرگ ایمان و جمعیت‌شناسی می‌گوید

دین‌داران، فارغ از سن یا تحصیلات یا ثروت، معمولاً بچه‌های بیشتری دارند. ... در تحلیل ده کشور اروپایی در سال‌های ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۴ من دریافتم که پس از سن و وضعیت تأهل، قوی‌ترین عامل دین‌داری یک زن، تعداد اولاد اوست (Kaufmann, 2006: 34-35).

خلاصه این‌که بچه بیشتر یعنی خدای بیش‌تر.

۵-۱-۳ آزاد شدن از قید و بند خانواده و خداناباوری

مراقبت و نظارت مجموعه خانواده از اعضا، به‌ویژه والدین نسبت به فرزندان یکی از عوامل مهم استواری باورهای دینی و اخلاقی است. هنگامی که هریک از اعضای خانواده، به‌ویژه فرزندان تنها یا بدون این مجموعه زندگی می‌کنند، عملاً خود را آزاد و رها و به‌دور از حریم محافظتی و مراقبتی محیط کوچک خانواده می‌بینند و احساس می‌کنند به‌دلیل آزاد بودن کارهای بسیاری می‌توانند انجام دهند که در خانواده نمی‌توانستند انجام دهند.

بیان یک شاهد درباره رابطه خانواده با دین و دین‌داری خالی از لطف نیست و آن این‌که بین دوران نوجوانی تا تأهل، یعنی از اواخر نوجوانی تا ۲۴ سالگی بسیاری از جوانان در

غرب خدا را کنار می‌گذارند یا با او فاصله می‌گیرند. شاید مهم‌ترین عامل این جدایی این باشد که دیگر با خانواده زندگی نمی‌کنند و خانواده آنان را به‌سمت دین و خدا سوق نمی‌دهند.^۵ پس عنصر یا عناصری در خانواده وجود دارد که افراد را به دین‌داری متمایل می‌سازد.

۵-۱-۴ انقلاب جنسی و سقوط آزاد خداناباوری

واقعیت‌های بالا را می‌توان در کنار واقعیت دیگری قرار داد که پس از ۱۹۶۰ رخ داد و آن این‌که دین‌داری غربی در دهه ۱۹۶۰، به‌ویژه در اروپای غربی دچار سقوط آزاد شد. دو کتاب بسیار مفید نیل به بررسی این پدیده پرداخته‌اند: *بحران دینی دهه ۱۹۶۰*^۶ از هیو مک‌لاود و *مرگ بریتانیای مسیحی*^۷ از کالوم براون. هر دو نویسنده با این نظر براون موافق‌اند که «از سال ۱۹۵۶ همه شاخص‌های دین‌داری در بریتانیا رو به افول نهاد و از سال ۱۹۶۳ سقوط آزاد داشت.» (Brown, 2001: 188)

اما در دهه ۱۹۶۰ دقیقاً چه رخ داد که آن سقوط آزاد دین رخ داد؟ شاید بتوان عوامل متعدد جنبش و حقوق مدنی، وفور نعمت، تضعیف هویت‌های جمعی، که در سال‌های پیش از ۱۹۶۰ از بالاترین درجه اهمیت برخوردار بود و ... (McLeod, 2007: 259) را از عوامل این افول دانست. اما اگر هم‌چنان به سراغ عامل خانواده برویم، شاید بتوان به بهترین پاسخ و تبیین دست‌یافت. مهم‌ترین عاملی که باعث جهش اساسی به‌سمت بی‌دینی در دهه ۱۹۶۰ شد و توجه چندانی به آن نشده است، تاحدّ زیادی مدیون عرضه قرص کنترل بارداری بود که امروزه آن را «انقلاب جنسی» می‌نامند؛ که تغییری بی‌سابقه در رابطه میان دو جنس — یعنی در چارچوب خانواده طبیعی — رقم زد. همین که قرص پیش‌گیری از قوطی درآمد، رابطه جنسی خارج از ازدواج به طرز بی‌سابقه‌ای آسان و افزون شد؛ چرا که از قید پیامد فوری حاملگی آزاد شد؛ رخدادی که اثری زلزله‌وار بر تشکیل یا عدم تشکیل خانواده نهاد و نرخ طلاق چنان اوج گرفت که نظیر نداشت و رابطه بازار جنسی داغ و داغ‌تر شد.

برخی پژوهش‌ها پیرامون اثرات انقلاب پیش‌گیری از بارداری روی مردان نشان می‌دهد که آن قرص‌های کوچک باعث یک دگرگونی اجتماعی بزرگ شدند. در فاصله‌ای نه‌چندان زیاد از عرضه این قرص‌ها، یعنی سال ۱۹۷۳، جورج گیلدر در کتاب *خودکشی جنسی* نوشت که انقلاب جنسی مردان را از زنان و خانواده دور می‌کند؛ چرا که دیگر برای دسترسی به رابطه جنسی خود را ملزم به ازدواج نمی‌دانند (Gilder, 1973: 174). در کتاب

افول مردان که گویی خبر از آینده می‌داد، لیونل تایگر، جامعه‌شناس سکولار، استدلال مشابهی را مطرح کرد و گفت از آن‌جاکه قرص پیش‌گیری فرمان تولیدمثل را کاملاً به‌دست زنان می‌دهد، اساساً کارکرد مردان را منسوخ کرده است (Tiger, 1999: 87). میچ دکتر، منتقد اجتماعی نیز در کتاب پاک‌دامنی نوین و استدلال‌های دیگر علیه رهایی زنان هشدار داد که از منظر زنان و خانواده‌ها، این «باغ عدن» جدید آن‌قدرها هم سحرانگیز نیست (Decter, 1974: 119).

به‌هر روی، جای هیچ‌شکی نیست که قرص پیش‌گیری و جنبش مربوطه، یعنی انقلاب جنسی، علقه‌های خانوادگی را بیش از هر نیروی فناورانه دیگری در طول تاریخ تضعیف کرد و انسان‌ها را به سمت آزادی جنسی، که منشأ آزادی از خدا و دین است، سوق داد و بنابراین، هیچ عامل دیگری نظیر آن قرص نمی‌تواند علت افول دین‌داری غرب در دهه ۱۹۶۰ را تبیین کند (ایبرشتات، ۱۳۹۸: ۱۶۵).

رابرت وات ناو، جامعه‌شناس دانشگاه پرینستون، رابطه میان قرص پیش‌گیری و افول دین‌داری را در کتاب پس از بهشت؛ معنویت در آمریکا بعد از دهه ۱۹۵۰ بیان کرده است. او می‌نویسد:

در دهه ۱۹۵۰ متوسط فاصله بین کلاس «تأیید»^۸ و تولد اولین بچه جوان‌های آمریکایی فقط هفت سال بود؛ اما در پلیمان دهه ۱۹۶۰، عملتاً به دلیل فناوری‌های جدید پیش‌گیری، این بازه زمانی بیش از دو برابر شده و به پانزده سال رسید؛ زیرا جوانان معمولاً در فاصله تأیید تا بچه‌دار شدن از دین رسمی دست‌برمی‌داشتند و سراغ چیزهای دیگر می‌رفتند. دوبرابر شدن این بازه بی‌شک اهمیت دینی فراوانی داشت (Wuthnow, 1998: 65).

پس مهم‌ترین عامل افول دینی در دهه ۱۹۶۰ غرب نیز به تضعیف و افول خانواده بازمی‌گردد.

۵-۲ نقش والدین در بی‌خدایی فرزندان

نقش پدر و مادر یا کسان دیگر به‌عنوان والدین از موضوعات مهمی است که تأثیر آن را می‌توان در ابعاد مختلف زندگی فرزندان بررسی کرد. در این‌جا نیز در حد گنجایش و به‌اختصار نقش باورها و عمل‌کرد والدین در روی‌گردانی فرزندان از خدا را بررسی می‌کنیم:

۵-۲-۱ الحاد نظری یا عملی والدین

روی گردانی از خدا و دین نوعی تحول فکری و فرهنگی است که در ساختار فرهنگی یک فرد و جامعه تحقق می‌یابد و در رفتار آنان جلوه می‌کند. با توجه به تأثیرپذیری انسان‌ها از یکدیگر و محیط پیرامونی، یکی از اثرات اجتماع، از جمله خانواده بر افراد، در زمینه اندیشه‌ها و باورهاست. جامعه و محیط دینی و ایمانی انسان‌ها را به سمت دین و معنویت سوق می‌دهد و جامعه و محیط الحادی و مادی‌گرا آنان را به سوی خداناباوری. البته در این قضایا همیشه استثناء هم وجود دارد؛ اما روند غالب، تأثیرپذیری افراد از محیط پیرامون خویش است.

از آن‌جاکه خانواده و پدر و مادر از مهم‌ترین اعضای محیط پیرامونی هستند و فرزندان، به‌ویژه کودکان بیشتر اوقات خود را با آنان می‌گذرانند،^۹ با تعلیم و تربیت سکولار و ملحدانه، نقش مهمی در بی‌دینی فرزندان دارند. کسانی که تنها با عینک سکولار جهان را به آنان نشان می‌دهند، بی‌شک نگاه دیگری به جهان و آغاز و انجام آن ندارند. در یک خانواده سکولار و بی‌دین، بر یک انسان معمولی پیوسته رویکرد سکولار تلقین می‌شود؛ چنان‌که بر یک انسان معمولی در قرون وسطی پیوسته رویکرد مذهبی تلقین می‌شد.

علت دیگر این تأثیر، ناشی از این امر است که اولین نقش را در زندگی هرکس پدر و مادر او ایفا می‌کنند و بنابراین، کودکان پدر و مادر را قهرمان زندگی خویش می‌دانند و با تحسین و عشق به آنان می‌نگرند. به همین دلیل، جهان‌بینی آنان نقش عمده‌ای در باورهای کودکان دارد. آنان جهان را از دریچه چشم پدر و مادر می‌بینند؛ از این‌رو، ایمان یا الحاد پدر و مادر و والدین نقش مستقیمی در تشکیل بنیاد فکری و عقیدتی آنان و درک آنان از جهان دارد. اگر قهرمانان زندگی کودک بی‌ایمان یا بدایمان باشند، او نیز به همان مسیر می‌رود و ممکن است الحاد او به صورت انواع الحاد عملی، نظری و حتی خصم‌لنه بروز کند (Pasquini, 2014: 12).

این موضوع درباره الحاد عملی نیز صادق است. الحاد عملی یعنی باور نظری به خداوند، اما زندگی کردن بدون پای‌بندی به این باور. در این‌جا بین یک مؤمن و یک ملحد فرقی نیست. بی‌توجهی پدر و مادر به باورهای خویش تأثیر مهمی در لالپالی کردن افراد پیرامونی، به‌ویژه تحت تربیت دارد.

سارتر، که خود یک ملحد است، الحاد عملی یا بدایمانی خانواده خویش و نقش آن در

الحاد خویش را این‌گونه بیان می‌دارد که به‌تدریج دریافتم که پدربزرگ، مادربزرگ و مادر به مذهب خویش باور حقیقی ندارند. مادربزرگ فرزندانش را مطابق باورهای کاتولیکی تربیت کرده بود، اما دلیل این کار تنفرش از مذهب پروتستان بود نه ایمان حقیقی به آیین کاتولیک (Sartre, 1964: 13).

مادربزرگ و مادر سارتر اغلب روزهای یکشنبه او را به کلیسا می‌بردند، اما «هیچ‌یک از آن دو کاتولیک عامل به فرایض نبودند» (Ibid: 27). هدف اصلی آنان از رفتن به کلیسا، هم‌چون دیگر خانواده‌های بورژوا، نه شرکت در مراسم عشای ربّانی، که گوش دادن به موسیقی دل‌نشین کلیسا بود. اصولاً در طبقه بورژوازی فرانسه باورهای دینی جنبه بیرونی، نه درونی و صرفاً ابزاری برای ارتباط با جامعه بود. «کل خانواده من از روی مصلحت به خدا ایمان داشت» (Ibid: 98).

به تصریح خود سارتر، پی‌بردن به بی‌ایمانی و بدایمانی اعضای خانواده و بی‌اعتنایی به اعتقادات نقش مهمی در بی‌ایمانی او داشت (Ibid: 100).

۵-۲-۲ پدر غایب یا ناکارآمد

چنان‌که در بالا گذشت، یکی از عوامل بی‌دینی فرزندان، به‌هم ریختن زندگی خانوادگی و عدم نظارت و حمایت مجموعه خانواده است. در همین راستا، نقش پدر بسیار برجسته است. یکی از عوامل دخیل در الحاد و بی‌دینی افراد، عدم حضور فیزیکی و مفید پدر در کنار فرزندان است که در بین روان‌شناسان جدید به «نظریه پدر غایب یا ناکارآمد»^{۱۰} معروف است.^{۱۱} روان‌شناسان با مطالعه بر روی کسانی که بدون پدر بزرگ شده‌اند به این نتیجه می‌رسند که فقدان پدر خوب، کارآمد و متعهد یا عدم رابطه خوب کودک و نوجوان با پدر پیامدهای مختلفی نظیر افت موفقیت تحصیلی، اعتماد به نفس کم، رشد خشونت و رفتارهای مشکل‌زا، رشد مصرف مواد مخدر و رشد احتمال مشکلات جنسی در دوران بزرگسالی دارد. اما، یکی از پیامدهای مهم فقدان فیزیکی یا روحی پدر برای کودک، دوری از خدا و دین است؛ که در موارد بسیاری به الحاد او در بزرگسالی منجر می‌شود.

این ایده را نخستین بار دکتر پل ویتز^{۱۲} استاد روان‌شناسی بازنشسته دانشگاه نیویورک، که آثارش بر رابطه میان روان‌شناسی و مسیحیت متمرکز است، در سال ۱۹۹۹ کتابی با عنوان *ایمان بی‌پدران؛ روان‌شناسی الحاد*^{۱۳} مطرح کرد. او الحاد بسیاری از ملحدان برجسته غرب، نظیر نیچه، سارتر، فروید و نیز کسانی چون هیچنز، داوکینز و دنت را ناشی از بی‌پدیری آنان

دانست.

پل ویتز الحاد را نوعی از اختلال‌های طیف اوتیسم (ASD) می‌داند و بر این باور است که بررسی‌های اخیر نشان داده است که میان فقدان باورهای دینی و اوتیسم — به معنای اختلال در ایجاد ارتباط با پدر، مادر، دیگران و خداوند — ارتباط وجود دارد. این اختلال شامل هر چیزی می‌شود که عنوان پدر بر آن صدق می‌کند و از آن‌جاکه در مسیحیت خداوند به عنوان پدر مطرح شده است، این اختلال شامل ارتباط با خدا نیز می‌شود (Vitz, 1999: 113-114).

نظریه پدر غایب یا ناکارآمد او بیانگر این دیدگاه است که کسانی که در دوران کودکی یا نوجوانی پدران خویش را به علت مرگ، طلاق، اعتیاد، ترک خانواده و طردشدن از دست می‌دهند، نه تنها در درک مفهوم خدا دچار مشکل می‌شوند و در برابر پذیرش خدا و دین مقاومت می‌کنند، بلکه درصدد استهزاء آن و آزار مؤمنان نیز برمی‌آیند.

جیمز اشپیگل نیز در کتاب *علل به وجود آوردن ملحد* نیز این ایده را مطرح کرده است که، اندیشمندان غربی در یک بررسی میدانی به یک نکته مهم درباره بی‌خدایان دست یافته‌اند و آن این است که تقریباً تمام یا اکثر ملحدان بزرگ و معروف غرب از این ویژگی برخوردارند که یا پدران‌شان مرده‌اند یا در زندگی آنان حضور نداشته‌اند، یا بدرفتار و بدزبان بوده‌اند: هیوم، شوپنهاور، نیچه، راسل، سارتر، کامو، ولتر، فویرباخ، باتلر، فروید، دنیل دنت و کریستوفر هیچنز (Spiegel, 2010: 70).

روان‌شناسان بر این باورند که هنگامی که کودک با فقدان پدر یا فساد اخلاق و استبداد او مواجه می‌شود، اگر جایگزین مناسبی به جای پدر نیابد، به تدریج به سمت بی‌توجهی به خدا سوق می‌یابد. در واقع، از دست دادن فیزیکی و معنوی پدر یا نفرت از او درک مفهوم خدا را دچار مشکل می‌سازد و می‌تواند زادگاه خداناباوری باشد (Pasquini, 2014: 12).

در این‌که چرا فقدان یا ناکارآمدی پدر می‌تواند به الحاد بینجامد، می‌توان به شباهت‌های گوناگون پدر با خداوند، نظیر اقتدار و روزی‌آوری و سرپرستی خانواده و امنیت‌بخشی پدر اشاره کرد.

تأثیر عدم حضور پدر در جمع خانواده بر بی‌ایمانی آینده کودکان را می‌توان در جامعه غرب مسیحی به لحاظ آماری نیز دنبال کرد. پژوهش‌گران مؤسسه گالوپ به بررسی میزان دین‌داری و تولد خارج از چارچوب ازدواج رسمی در آمریکا پرداخته‌اند. نتیجه گزارش آنان چنین است که از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰، یعنی دوران معروف به انقلاب جنسی در غرب

و تولید قرص‌های ضدبارداری، میزان تولد خارج از مسیر ازدواج رسمی، از ۰.۵٪ به ۱.۸٪ افزایش یافته است (Ventura & Bachrach, 2000). از سوی دیگر، نتیجه این روند را در ایمان نسل برآمده از این ارتباطها، یعنی از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۵ بررسی کرده‌اند و دیده‌اند که میزان بی‌دینی در ایالات متحده از ۶٪ به ۱۷٪ افزایش یافته است (Gallup, 2017). می‌توان حدس زد که بسیاری از افراد این نسل، که در پاسخ به پرسش‌گران مؤسسه گالوپ خود را بی‌دین خوانده‌اند، بدون حضور پدر در خانه پرورش یافته‌اند.

۵-۲-۳ تضاد تربیت دینی والدین

بخشی از تعارض‌ها در تربیت خانواده مربوط به تضاد تربیت دینی پدر و مادر یا اعضای دیگر خانواده است؛ که نقش مهمی در خدشه‌دار کردن باور فرزندان به خداوند ایفا می‌کند. تعارض پدر و مادر در تربیت دینی به تعارض در انتخاب و گرایش و بینش فرزند منجر می‌شود و او یا بین تربیت متضاد پدر و مادر سرگردان می‌ماند یا هر دو و در اصل، دین و خدا را کنار می‌نهد.

تضاد تربیتی موجود در خانواده سارتر را می‌توان به‌خوبی در بی‌ایمانی او رصد کرد. هرچند سارتر در محیطی کاتولیکی بزرگ شد، اما تضاد مذهبی پیوسته در خانواده او وجود داشت؛ زیرا مادر بزرگ و مادرش کاتولیک و پدر بزرگش پروتستان بودند. «این دو عامل تأثیر یکدیگر را خنثی می‌کردند و ژان پل کوچک با این اعتقاد بار آمد که مذهب اهمیت خاصی ندارد» (هیوز، ۱۳۷۳، ص ۱۶۲ - ۱۶۱). سارتر مکرر از تأثیر این تضاد مذهبی در خود سخن گفته است. برای مثال در کلمات می‌گوید: «از آن‌جاکه من هم پروتستان بودم و هم کاتولیک، وابستگی دینی دوگان‌هام مرا از ایمان به قدیسان، مریم باکره و سرآن‌جام به خود خدا دور نگه می‌داشت» (Sartre, 1964: 250).

مادر سارتر روزهای پنجشنبه او را جهت یادگرفتن آموزش‌های دینی به مؤسسه‌ای دینی می‌برد؛ اما روحانیت‌ستیزی پدر بزرگ به قدری شدید بود که سارتر هنگام ورود به این مؤسسه احساس می‌کرد وارد قلمرو دشمن می‌شود. بعد از ظهر که سارتر به خانه بازمی‌گشت پدر بزرگ باورهای دینی‌ای را که او در آن‌جا دیده و آموخته بود به تمسخر می‌گرفت و این به تدریج در او این اثر را ایجاد کرد که هیچ‌یک از باورهای دینی حقیقی نیست و باید همه را کنار نهاد (سارتر، ۱۳۹۶: ۱۳۷-۱۳۶).

بنابراین یکی از عوامل سست‌شدن باورهای دینی سارتر در کودکی، علاوه بر فقدان پدر

و بی‌اعتنایی بزرگ‌ترها به اعتقادات خویش، نگاه منفی پدربزرگ او نسبت به مذهب کاتولیک و نیز تضاد تربیت دینی از سوی پدربزرگ و مادر و مادربزرگ بود.

۶. نتیجه

دستاوردهای این نوشتار در چند جمله چنین است:

۶-۱. بی‌شک یکی از مسیرهای مهم ایمان یا الحاد از خانواده می‌گذرد. دین از جهات مختلف نیازمند به خانواده و مرتبط با آن است. دین برای انتقال آموزه‌های الهی به نسل‌های آتی بر خانواده تکیه دارد؛ هم‌چنان‌که بی‌دینی. داده‌های جامعه‌شناختی و آماری، دیدگاه ادیان توحیدی درباره اهمیت ازدواج، خانواده و فرزندآوری را به اثبات می‌رسانند.

۶-۲. این نوشتار اندکی تردید در آنچه رایج است ایجاد کرد و فهمیدیم که پیوند میان دین‌داری و خانواده خیابان یک‌طرفه نیست؛ این‌که دین‌داری همیشه محرک تصمیم‌ها درباره شاکله خانواده است. حداقل برخی اوقات می‌تواند این خیابان دوطرفه باشد و هر دو در هم تأثیر داشته باشند؛ یعنی خانواده نیز بتواند محرک ایمان یا بی‌ایمانی باشد.

۶-۳. گاهی اوقات ممکن است چند عامل یا مجموعه عوامل مختلف مرتبط با والدین و خانواده در خداناباوری یک فرد نقش ایفا کنند؛ به‌عنوان نمونه، مجموعه عوامل فقدان پدر، ناکارآمدی جایگزین پدر و تضاد تربیت دینی خانواده.

۶-۴. به‌رغم این‌که فرضیه این نوشتار را به‌لحاظ آماری در جوامع غربی — به‌دلیل کثرت گرایش‌های خداناباوری — بررسی و اثبات کردیم، اما از آن‌جاکه به اصل زندگی خانوادگی پرداختیم، آن را می‌توان به همه جوامع خداباور سرایت داد.

۶-۵. البته جای شک نیست که باید تأثیر برخی از عوامل مربوط به خانواده را منحصر در برخی از جوامع دانست. به‌بیان‌دیگر، تأثیر یک عامل را در همه جوامع یک‌سان ندانیم؛ نظیر عامل پدر غایب یا ناکارآمد، که بیش‌تر در جهان مسیحیت تأثیرگذار است که خدا را در قالب پدر آسمانی ترسیم می‌کنند.

۶-۶. یک دستاورد مهم این نوشتار این است که، اگر جوامع شرقی و باورمند به خدا می‌خواهند به سرنوشت غرب مسیحی گرفتار نشوند و هویت دینی و آرمانی‌شان به تاراج نرود، باید با همه توان جایگاه خانواده را حفظ کنند و به‌ویژه در این زمینه از دنیای غرب پیروی نکنند؛ که، آزموده را آزمودن خطاست.

۶-۷. در نهلیت این‌که، واضح است که ما در این‌جا، در حد گنجایش، به نمونه‌ای از ویژگی‌ها و کارکردهای انکارناپذیر خانواده در ایمان و الحاد اشاره کردیم. یقیناً نقش خانواده در خدا‌باوری و خدا‌ناباوری اعضای آن منحصر به این موارد نیست و موارد دیگری نظیر خانواده گسترده و هسته‌ای، زندگی کردن با پدر و مادر پیر و رسیدگی به آنان یا طرد آنان به آسایشگاه، صلۀ رحم و ارتباطات خانوادگی و ... در این باور و انکار نقش ایفا می‌کنند که پژوهش‌های دیگر را می‌طلبد.

پی‌نوشت

۱. ما در این‌جا با لندکی تسامح واژگان «الحاد»، «خدالنبآوری» و «بی‌خدایی» را به یک معنا به‌کار می‌بریم و مقصود هم، انکار نظری وجود خداوند، خالق آسمان‌ها و زمین و انسان‌ها است؛ نه دقت‌های عقلی و ... که مثلاً خدا‌ناباوری شامل شک‌گرایی و لادری‌گری و ... نیز می‌شود.

۲. قرآن کریم در سوره صف کار کسانی که به گفته‌های خویش عمل نمی‌کنند را نکوهش کرده، آن را سخت ناپسند و گناهی نابخشودنی نزد خداوند دانسته است (صف: ۳-۲).

3. David Garrioch

4. *The Making of Revolutionary Paris* (2002)

۵. اخیراً کتابی در آمریکا به مستندسازی این امر پرداخته و شش دلیل برای افول دین‌داری این گروه سنی ارائه کرده است:

David Kinnaman, with Aly Hawkins, *You Lost Me: Why Young Christians Are Leaving Church ... and Rethinking Faith* (Grand Rapids, MI: Baker Books, 2011).

6. *Religious Crises of the 1960s*

7. *Death of Christian Britain*

۸. آیین مسیحی «تأیید» پس از «تعمید» در کودکی، دومین آیین در تثبیت ایمان است که بر جنبه مثبت ادای شهادت به آنچه خدا به وسیله عیسی (ع) برای بشریت محقق ساخته است و نیز بر یاری طلبیدن از روح‌القدس برای انجام این وظیفه تأکید می‌کند.

۹. البته ما به این نکته توجه داریم که در دنیای مدرن و صنعتی، که البته امروزه دیگر منحصر در کشورهای توسعه‌یافته نیست، به دلیل مشغلات کاری و معضلات اقتصادی یا زیاده‌خواهی‌ها و رفاه‌طلبی‌ها و ... کودکان و فرزندان وقت اندکی را در کنار والدین سپری می‌کنند؛ که خود یکی

از مصادیق فقدان نظارت و حمایت از فرزندان و در نتیجه، مشکلات اعتقادی است. اما، با همه این‌ها، باز کودکان بیشترین ارتباط را با والدین دارند.

10. The Dysfunctional or Absent Father Figure

11. theory of dysfunctional or Absent Father figure

12. Paul C. Vitz

13. *Faith of the Fatherless; the Psychology of Atheism* (1999)

منابع

ایبرشتات، مری (۱۳۹۸). چگونه غرب خدا را واقعاً از دست داد؟، ترجمه: محمد معماریان، تهران: ترجمان علوم انسانی.

زاگرم، فیل (۱۳۸۴). *درآمدی بر جامعه‌شناسی دین*، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: لوح فکر.

فیلد، جان (۱۳۸۴). *سرمایه اجتماعی*، ترجمه: جلال متقی، تهران، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی
فینی، جان (۱۳۸۰). «نظریه‌ای در باب تعهد دینی»، ترجمه: افسانه توسلی، *نامه پژوهش*، ۱۳۸۰، شماره ۲۰ و ۲۱، ص ۲۸۵-۲۵۳.

کورتنی موری، جان (۱۳۸۹). «انسان بی‌خدا در کتاب مقدس»، ترجمه: هدایت علوی‌تبار، *اشراق*، سال سوم، شماره ۶ و ۷، بهار و تابستان، صص ۲۴۷ - ۲۳۹.

کامرانی، کاوش (۱۳۸۹). «دانشجو در پهنه تعارضات خانواده و دانشگاه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.

نجفی، محمود و حسن احدی و علی دلاور (۱۳۸۵). «بررسی رابطه کارایی خانواده و دین‌داری با بحران هویت»، *دانشور*، شماره ۱۶، صص ۲۶-۱۷.

نوابخش، مهرداد و حمید پوریوسفی و مژگان میترا خورل (۱۳۸۸). «بررسی میزان پای‌بندی مذهبی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار»، *پژوهش‌نامه علوم اجتماعی*، شماره ۳، صص ۹۱-۶۱.

هریبولوزه، دنیل (۱۳۸۰). «انتقال و شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی-دینی در مدرنیته»، ترجمه: سید محمود نجاتی، *نامه پژوهش*، شماره ۲۰ و ۲۱، صص ۳۰۹-۲۸۷.

همیلتون، ملکم (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی دین*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: ثالث.

Bao, Wan-Ning & Les B. Whitbeck, Danny R. Hoyt and Rand D. Conger (1999). "Perceived Parental Acceptance as a Moderator of Religious Transmission among Adolescent Boys and Girls", *Journal of Marriage and Family*, Vol. 61, No. 2 (May), PP. 362-374.

Bar – Ei. & R, Garcia – Munoz.T, Neuman. S, Tobol, y. (2012). “*The Evolution of Secularization: Cultural Transmission, Religion and Fertility – Theory, Simulations and Evidence*”, *J. Popul. Econ.*, 119-145.

- Barber, J. Axinn, W. Thornton. A (2002). "The Influence of Attitudes on Family Formation processes", In R. Lesthaeghe, *Meaning and Choice: Value Orientations and Life Course Decisions*, PP. 45-95.
- Bisin A. & Verdier T (2001). "The Economics of Cultural Transmission and the dynamics of preferences", *J Econ Theory* 92 (2) 298 – 319.
- Brown, Callum (2001). *The Death of Christian Britain: Understanding Secularization, 1800-2000*, London and New York: Routledge.
- Caroline, Berghammer, (2009). "Religious socialization and Fertility": Transition to third Birth in the Netherlands *Eur. J. Population* 25: 297 – 324.
- Chambers, Whittaker (1987). *Witness*, reissue edition, Washington DC: Regnery Publishing.
- Dawkins, Richard (2006). *God Delusion*, Bantam Books.
- Day, R. D, et al (2009). "Family Processes and Adolescent Religiosity and Religious Practice: View from the NLSY97", *Marriage & Family Review*, V. 45 (2), P. 289-309.
- Decter, Midge (1974). *The New Chastity and Other Arguments Against Women's Libration*, New York: Perigee Books.
- Furstenberg, F. F (2005). "Banking on Families Generate and Distribute social capital *Journal of marriage and Family*", 67: 809 – 821; Widmer. E. D. (2004) couples and their networks. In M. Richards. J. Scott and J. Treas (Eds), *Black well companion to the sociology of families* (PP. 356 – 373) Oxford Blackwell Publisher.
- Garrioch, David (2002). *The Making of Revolutionary Paris*, University of California Press.
- Gilder, George (1973). *Sexual Suicide*, New York: Quadrangle Books.
- Grusec, J. E. & Goodnow, J. H. (1994). "Impact of Parental Discipline Methods on the Child's Internalization of values: A Reconceptualization of Current Points of View". *Developmental Psychology*, 30 (1), 4-19.
- Horkheimer· Max (1974). "Thismus _ Atheismus·" in *Zur Kritik der instrumentalen Vernunft*. Aus den Vortragen and Aufzeichnungen seit Kriegsende· ed· A. Schmidt· Frankfurt.
- Hunsberger, B, & Brown, L. B (1984), "Religious Socialization , Apostasy, and the Impact of Family background", *Journal for the Scientific Study of Religion*, v. 23, No. 3, PP. 239-251.
- Kaufmann, Eric (2006). "Faith's Comeback", *Newsweek*, 148, no. 20, November 13, PP. 34-35.
- Kinnaman, David, with Aly Hawkins (2011). *You Lost Me: Why Young Christians Are Leaving Church ... and Rethinking Faith*, Grand Rapids, MI: Baker Books.
- McLeod, Hugu (2007). *Religious Crises of the 1960s*, London: Sage Publications.
- Murray, Charles (2012). *Coming Apart: The State of White America, 1960-2010*, New York: Crown Publishing.
- Myers, S. M, (1996). "An Interactive Model of Religiosity Inheritance: The Importance of Family Context", *American Sociological Review*, v. 61, No. 5, PP. 858-866.
- Nock, Steven L (1998). *Marriage in Men's Lives*, New York: Oxford University Press.
- Norris, Pippa & Inglehart, Ronald (2004). *Sacred and Secular*, Cambridge University Press.

- Sherkat, D. (2003). "Religious Socialization: Sources of Influence and Influences of Agency", In *the handbook of the Sociology of Religion*, Edited by Michele Dillon, Cambridge University Press.
- Shy. O (2007). "Dynamic models of religions conformity and conversion: Theory and Calibrations". *Eur Econ Rev* 51 (5): PP. 1127 – 1153.
- Stolzenberg, Ross M., & M. Blair_Loy, & Linda J. Waite (1995). "Religious Participation in Early Adulthood: Age and Family Life Cycle Effects on Church Members", *American Sociological Review*, 60, P. 94.
- Taylor, Charles (2007). *A Secular Age*, London: The Belknap Press of Harvard University Press.
- Tiger, Lionel (1999). *The Decline of Males*, Darby, PA: Diane Publishing Company,
- Voas, David & Alasdair Crockeet (2005). "Religion in Britain: Neither Believing nor Belonging", *Sociology*, February 1, Volume: 39, PP. 11-28.
- Wilcox, W. Bradford (2007). "As the Family Goes", *First Things* 173 (May), Available online at http://www.firstthings.com/article/2007/04/as_the_family_goes_14.
- Wuthnow, Robert (1998). *After Heaven: Spirituality in America since the 1950s*, Berkeley: University of California Press.
- Sartre, Jean-Paul (1964). *The Words*, tr. Bernard Frechtman, New York: George Braziller.
- Wainwright, William J. (1995). *Reason and the Heart: A Prolegomenon to a Critique of Passional Reason*, Ithaca and London, Cornell University Press.